

## نقدی بر کتاب

### *Decline and Fall of the Sasanian Empire: The Sasanian- Parthian Confederacy and the Arab Conquest of Iran*

### زوال و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی: اتحادیه ساسانی-پارتی و فتح ایران به دست عرب‌ها

افشین خسروثانی\*

#### چکیده

مورخان و پژوهشگران درخصوص شکست ساسانیان از عرب‌ها به دلایل زیادی اشاره کرده‌اند. در سال ۲۰۰۸، پروانه پورشریعتی با انتشار کتاب "زوال و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی: اتحادیه ساسانی-پارتی و فتح ایران به دست عرب‌ها" جانی تازه به این موضوع بخشید. وی با یک روش‌شناسی بدیع و کم‌سابقه به ارائه یک روایت تازه و نادر از مسئله سقوط ساسانیان پرداخت. با تجزیه و تحلیل منابع مکتوب و شواهد باستان‌شناسی، پورشریعتی به این [نکته] اذعان دارد که حکومت ساسانی متشکل از اتحادیه ساسانی-پارتی بود و با حمایت نکردن خاندان‌های پارتی از ساسانیان، عرب‌ها موفق شدند در قرن هفتم م. به عمر حکومت ساسانی پایان دهند. از نواقص و کاستی‌های این اثر، پذیرش برخی روایت‌ها و تفسیرها به صورت غیرانتقادی، عدم توجه به تأثیر واپسین جنگ ساسانیان با رومیان و تأثیر آن بر زوال این سلسله، عدم تحلیل درست شواهد باستان-شناسی و از همه مهمتر، بی‌توجهی به بحران‌های محیطی و آسیب‌شدید نظام آبیاری

\* کارشناس ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه تهران، afshinkhosrosani@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۲۸

سرزمین میان‌رودان در اواخر دوره ساسانی می‌باشد که نوشتار پیش‌رو سعی در بررسی آنها دارد و با در نظر گرفتن موارد ذکر شده به ارزیابی این اثر خواهد پرداخت.

**کلیدواژه‌ها:** ساسانیان، پروانه پورشریعی، خاندان‌های پارتی، اتحادیه ساسانی-پارتی، شواهد باستان‌شناسی

## ۱. مقدمه

زوال و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی یکی از موضوعاتی است که علاقمندان زیادی در محافل آکادمیک و علمی دنیا دارد. نزدیک به دو دهه پس از انتشار اثر سترگ آرتور کریستن سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ریچارد نلسون فرای، ایران‌شناس شهیر آمریکایی، کتاب *میراث باستانی ایران* را منتشر کرد و به تاریخ ایران باستان و موضوع سقوط و فتح ایران به دست عرب‌ها پرداخت (نک: فرای ۱۳۸۷). تاریخ‌نگاران ایرانی نیز در این راستا کتبی را به زیور طبع آراسته‌اند که از میان آنها می‌توان به کتاب *دو قرن سکوت و تاریخ ایران بعد از اسلام* عبدالحسین زرین‌کوب اشاره کرد. این کتابها مطالعات گسترده‌ای است که تاکنون در مورد فتوح و تحولات پس از آن از منظر ایرانی صورت گرفته است. زرین‌کوب وضعیت اجتماعی و سیاسی ایران در آستانه فتح عرب‌ها و همچنین دو قرن اول حکومت اسلامی در ایران را بررسی و مطالعه کرد. نامبرده با سیر در منابع مکتوب به بررسی حرکت عرب‌ها به ایران، رابطه زرتشتیان با مسلمانان، وضعیت موالی و مسئله جزیه و خراج پرداخت (نک: زرین‌کوب ۱۳۹۱؛ همو ۱۳۸۴؛ Daryae 2010: 240).

زرتشتیان همچنین، در مورد فتح شاهنشاهی ساسانی و وضعیت ایرانیان تحت حاکمیت مسلمانان مطالبی نوشته‌اند. بهرام فره‌وشی تلاش کرد تا مجموعه دلایلی را برای سقوط ساسانیان ارائه کند (Faravashi 1971: 477-84). جمشید گرشاسب چوکسی از دیگر زرتشتیانی است که راجع به این موضوع قلم رانده است. چوکسی در مطالعات عالمانه‌اش روایت متقاعدکننده‌ای از فتح ایران به دست عرب‌ها و نیز روابط زرتشتیان-مسلمانان در دوره اسلامی ارائه می‌کند. مطالعات وی همچنین به چگونگی از دست دادن قدرت زرتشتیان و اینکه چرا مسلمانان نیروی غالب در ایران شدند، می‌پردازد (Choksy 1997; Daryae 2010: 240).

علیرغم همه این مطالعات و بررسی‌ها، برخی از محققان از سناریوی فعلی در خصوص زوال و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی رضایت کافی ندارند و معتقدند که این موضوع چنان-

که باید و شاید حل نشده است و چالش‌های فراوانی در این خصوص وجود دارد. یکی از این محققان پروانه پورشریعتی است که تلاش کرده است تا دلیل دیگری برای سقوط و زوال شاهنشاهی ساسانی مطرح کند. کتاب زوال و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی، نوشته استاد زبان و فرهنگ‌های خاور نزدیک باستان در دانشگاه ایالتی اوهایو، پاسخی بدیع و تازه به این پرسش اساسی است. نویسنده در این کتاب به جای آنکه تلاش کند روایتی "ناسیونالیستی" یا آشکارا "ایدئولوژیک" درباره سقوط ساسانیان خلق کند، با اتخاذ رویکردی عالمانه و با پژوهش در انبوهی از اسناد و مدارک و منابع به خصوص مهرها و کتیبه‌ها در کنار منابع مکتوب پارسی میانه از اواخر دوره ساسانی، منابع یونانی، ارمنی و سریانی و همچنین روایات فتوح (فتوحات عربی) سعی دارد تا نگاهی متفاوت به این موضوع داشته باشد.<sup>۲</sup> وی بر این باور است که عدم پشتیبانی خاندان‌های پارتی از ساسانیان مهم‌ترین علت سقوط ساسانیان در قرن هفتم م. بوده است. در جای دیگر، پورشریعتی با اشاره به گزارش‌های طبری چنین بیان می‌کند که هدف عرب‌ها از حمله به ایران دسترسی به مسیرهای تجاری ماوراءالنهر بوده است و خاندان‌های پارتی از این موضوع آگاهی کامل داشته‌اند.

## ۲. معرفی نویسنده و اثر

پروانه پورشریعتی در سال ۱۹۷۷ به ایالات متحده آمریکا عزیمت کرد و در همان سال در دانشگاه نیویورک نام‌نویسی کرد. وی دوره کارشناسی را در رشته جامعه‌شناسی دانشگاه نیویورک و دکترایش را در زمینه تاریخ خاورمیانه در دانشگاه کلمبیا به‌پایان رسانده است. نامبرده پس از ۱۴ سال خدمت در دپارتمان زبان‌ها و فرهنگ‌های دانشگاه ایالتی اوهایو، هم‌اکنون دانشیار تاریخ در دپارتمان علوم اجتماعی کالج فنی شهر نیویورک و رئیس انجمن جوامع فارسی‌زبان است. پورشریعتی با محوریت تاریخ باستان متأخر و تاریخ ایران و خاورمیانه پژوهش می‌کند. تحقیقات وی بر روی تاریخ اجتماعی و فرهنگی و ارتباطات خاورمیانه، قفقاز، ایران و آسیای مرکزی متمرکز است. همچنین بر حماسه‌ها و تاریخ ملی ایران که در واقع برای بررسی این دوره از تاریخ ضروری است، تمرکز داشته‌اند. به طور ویژه، پژوهش‌های ارزشمند و نوآورانه‌ای در حوزه شاهنامه‌پژوهی و فردوسی‌شناسی انجام دادند که خواه‌ناخواه در واقع ایشان را به حوزه خراسان‌شناسی - اواخر دوره ساسانی و اوایل دوره اسلامی - کشانده است.

کتاب "زوال و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی: اتحادیه ساسانی-پارتی و فتح ایران به دست عرب‌ها"<sup>۳</sup> در سال ۲۰۰۸ توسط پروانه پورشریعتی نگاشته شد و در حال حاضر دو ترجمه از آن در ایران وجود دارد؛ یکی ترجمه خشایار بهاری و دیگری ترجمه آوا واحدی‌نویسی. در نقد اثر، اصل کتاب به همراه ترجمه فارسی آن که خشایار بهاری آن را برگردان کرده است، استفاده شده است. شایان ذکر است که مترجم کتاب بنا به تشخیص، تنها آن بخش‌هایی که مستقیماً مربوط به مسئله زوال و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی بوده است به فارسی برگردانده است و از ترجمه بخش‌های ۴، ۵ و ۶ با عناوین موضوعی خط-مشی‌های خاندانی طبرستان<sup>۴</sup>، منظر دینی ساسانیان<sup>۵</sup> و شورش‌های دوره باستان متأخر در خراسان و طبرستان<sup>۶</sup> اجتناب نموده است. البته، مترجم به‌صورت گذرا در بخش پیشگفتار مترجم به رویکرد گزینشی خود در باب برگردان کتاب مورد بحث اشاره کرده است، هرچند دلیل چنین رویکردی را ذکر ننموده است.

این کتاب در دو بخش اصلی "تاریخ سیاسی" و "جریان‌های دینی" تنظیم شده است. همچنانکه از این عناوین پیداست، بخش نخست کتاب به بررسی عوامل و وقایع سیاسی مؤثر در فروپاشی شاهنشاهی ساسانی اختصاص یافته و در بخش دوم آن نقش تعاملات جریان‌های دینی رایج در گستره فرمانروایی ساسانیان در به‌فرجام‌رسیدن روزگار این سلسله بررسی شده است.

کتاب زوال و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی بر روی چندین موضوع در تاریخ باستان متأخر ایران متمرکز است. نخست، نویسنده تلاش می‌کند تا ساختار سیاسی داخلی اواخر دوره ساسانی که بنا بر اعتقاد وی مستقیماً مربوط می‌شود به موفقیت سپاه عرب در قرن هفتم م. توضیح دهد. باید اذعان کرد که او گام مهمی در به چالش کشیدن رویکرد سنتی مطالعات ساسانیان، یعنی [رویکرد] آرتور کریستن‌سن که ایران ساسانی را به‌عنوان یک دولت متمرکز با سلسله‌مراتب سیاسی-اداری می‌داند، برداشته است. پورشریعتی معتقد است که شاهنشاهی ساسانی اتحادیه‌ای از خاندان ساسانی و [خاندان‌های] پارتی بود و این [ها] مؤلفه‌های اصلی شاهنشاهی ساسانی بودند. پورشریعتی در راستای تأیید نظرات و دیدگاه‌های خویش از مواد فرهنگی مانند شواهد مهرشناسی نیز سود جست است؛ اثر سترگ ریکا گیزلن در خصوص جغرافیای اداری شاهنشاهی ساسانی و مهرهای این دوره که نام افراد [فرماندهان] پارتی بر روی برخی از این مهرها ذکر شده منبع اصلی پورشریعتی بوده است (Gyselen 1989).<sup>۷</sup>

در خصوص بخش اول کتاب پورشریعتی می‌توان اذعان کرد که مفصل‌ترین و پرجزئیات‌ترین بخش کتاب وی را دربر می‌گیرد. در این بخش، او به بازنگری سیاست‌های شاهنشاهی ساسانی و اتحادیه ساسانی-پارتی می‌پردازد. در ادامه به معرفی نظریه آرتور کریستن‌سن در باب دولت مرکزگرای ساسانی می‌پردازد و آن را به چالش می‌کشد. در مبحثی جداگانه به مقوله نظام خاناندانی اشاره می‌کند و تأکید می‌کند که هفت خاندان پارتی در دوره ساسانی سیاست‌های کاملاً پویایی داشتند. نویسنده کتاب زوال و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی در ذیل همین بخش به صورت جامع به دوره شاهان ساسانی می‌پردازد و نفوذ و قدرت خاندان‌های پارتی در زمان هر یک از شاهان ساسانی را بررسی می‌کند؛ برای مثال، در زمان یزدگرد اول، بهرام پنجم و یزدگرد دوم به نقش خاندان سورن و حوزه نفوذ آنها می‌پردازد. همچنین، در زمان حکومت پیروز به نقش خاندان مهران، در زمان بلاش و قباد به نقش کارنی‌ها و در دوره خسروانوشیروان به نقش خاندان مهران، اسپهبدان و کارنی‌ها توجه نشان می‌دهد. دوره‌های بعد از خسروانوشیروان نیز شاهد حضور برخی از این خاندان‌ها در چرخه قدرت هستیم که در اینجا مجالی برای پرداختن به آنها نیست (نک: Pourshariati 2008: 59-153). در اینجا، پورشریعتی به‌طور مفصل به خاندان‌های پارتی، میزان قدرتشان و مهرهای آنها می‌پردازد و با توجه به حضور فرماندهان پارتی در رأس سپاه ساسانی، مدعی شریک‌بودن این خاندان‌ها در حکومت ساسانی است.<sup>۱</sup> در بخش شواهد باستان‌شناسی به تحلیل وضعیت خاندان‌ها و مهرهای آنها خواهیم پرداخت. در ذیل عنوان تاریخ سیاسی که بخش قابل توجهی از کتاب را به خود اختصاص داده است، پورشریعتی موضوع فتح ایران به دست عرب‌ها را بررسی می‌کند. پورشریعتی در اینجا قسمت خداینامه-ها و روایات فتوح را مطالعه می‌کند. در ادامه به تاریخگذاری سیف بن عمر اشاره می‌کند و معتقد است که روایات ایرانی که دست‌به‌دست گشته تا به طبری رسیده از سیف بن عمر بوده است. وی بر این باور است که اگر روایات سیف بن عمر را در کنار روایات فتوح، روایات ایرانی و تمام دادها و اطلاعاتی که در دست داریم، قرار دهیم، به این نتیجه می‌رسیم که برخلاف گفتمان غالب، سیف بن عمر در مورد ایران، یکی از مستندترین روایات آن بخش از تاریخ ما را به دست می‌دهد (Ibid: 166-173). در همین بخش، پورشریعتی به فتح مناطق مختلف ایران عصر ساسانی از جمله تیسفون، خوزستان، ماد، ری، گرگان و طبرستان، خراسان و اذربایجان توسط عرب‌ها می‌پردازد (Ibid: 219-281).

بخش دوم کتاب را جریان‌های دینی تشکیل می‌دهد. در اینجا پورشریعتی منظر دینی و مذهبی عصر ساسانی را واکاوی و مطالعه می‌کند. او همچنین به مقوله‌های ثنویت و دوگانگی، رابطه سلطنت و روحانیت، زروانیسم، مزدکیان، جوامع یهودی و مسیحی، مهرپرستی، میترا و میتراپرستی در دوران هخامنشی و اشکانی، دوگانگی مذهبی پارسیگ-پهلوی، مهرپرستی در بخش‌های شمال و شرق از جمله طبرستان و ارمنستان و مهرپرستی در میان خاندان‌های مهران و کارن پرداخته است (Ibid: 321-392). پورشریعتی در ذیل بخش جریان‌های دینی، شورش‌های دوره باستان متأخر در خراسان و طبرستان را بررسی و مطالعه می‌کند و به قیام بهرام چوبین اشاره دارد (Ibid: 397-414). در بخش مقدمه اشاره کردیم که پورشریعتی معتقد است که هدف عرب‌ها از حمله به ایران دسترسی به مسیرهای تجاری ماوراءالنهر بوده است نه تسلط سیاسی بر ایران. در همین راستا، پورشریعتی در بخش پایانی کتابش در بخشی تحت عنوان "خراسان درونی و بیرونی"<sup>۹</sup> (نیشابور، توس، قومس، و خواف خراسان درونی و مرو، سرخس، نسا و ابیورد خراسان بیرونی را تشکیل می‌دهند) به این مسئله می‌پردازد که سکونت عرب‌ها در خراسان درونی همانطور که می‌گویند آنقدر هم زیاد نبود و اصولاً مقصد عرب‌ها و سکونت آنها در خراسان بیرونی یعنی در مرو، نساء، ابیورد و شهرهای مرزی آسیای مرکزی قرار داشت (Ibid: 417-420).

### ۳. امتیازات اثر

یکی از ویژگی‌های درخور و قابل توجه کتاب، فهرست مطالب مبسوط و دقیق آن است که پیوستگی و انسجام کافی در آن قابل مشاهده است. متن کتاب از شیوایی و نظم شایسته‌ای برخوردار است، به گونه‌ای که نویسنده با بیانی ساده به توضیح مطالب و نظرات خویش می‌پردازد. در این کتاب ثبت اعلام و ارجاعات نیز به شیوه روش‌مند انجام گرفته و نویسنده برای رفع هرگونه ابهامی روش کار خود را در آغاز کتاب به دقت تشریح کرده است؛ این شیوه برای کسانی که قصد دارند از این کتاب بهره پژوهشی ببرند آموزنده است. پانویشت-های کتاب حکایت از حجم زیاد و انبوه منابع و اطلاعاتی دارد که نویسنده در اثر خویش از آنها سود جسته است. پورشریعتی با رویکردی ریشه‌ای، انتقادی و مقایسه‌ای درباره یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین عرصه‌های تاریخ ایران گام برداشته است. از دیگر ویژگی‌های سترگ این اثر آن است که، پس از سال‌ها رکود پژوهشی در حوزه مطالعات تاریخی دوره باستان متأخر ایران، توجه باستان‌شناسان و تاریخ‌پژوهان را به این حوزه مطالعاتی جلب کرده است.

#### ۴. نقد محتوایی کتاب

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، دیدگاه‌های پورشریعتی دارای کاستی‌ها و نواقصی است که پذیرش نظریه وی را در باب فدراتیو (اتحادیه‌ای) بودن حکومت ساسانی دشوار می‌نماید. در اینجا به مواردی پرداخته خواهد شد که نویسنده کتاب سهل‌انگارانه با آنها برخورد و در جاهایی تفسیرهای بعضاً اشتباه از آنها ارائه کرده است. پذیرش روایت‌های منابع مکتوب بدون تحلیل مناسب یکی از موارد ضعف در این کتاب است که راقم این‌سطور با برشمردن چند مورد از آنها به این موضوع می‌پردازد. یکی دیگر از این موارد ضعف، مواجهه با مواد فرهنگی است؛ از آنجایی که پورشریعتی پژوهشگر تاریخ است و نه باستان‌شناس، در بکارگیری مواد فرهنگی و تحلیل و تفسیر آنها کمی ناتوان عمل کرده است و آن‌گونه که خواننده و یا یک باستان‌شناس متخصص دوره ساسانی انتظار دارد حق مطلب را ادا نکرده است. ضعف رویکردی و روش‌شناختی [نویسنده] در باب مواد فرهنگی را می‌توان در مواجهه با کتیبه کعبه زرتشت و مهرهای این دوره رصد کرد. نویسنده کتاب زوال و فروپاشی ساسانیان در بخش آغازین اثر خود به این مسئله می‌پردازد که چگونه یک شاهنشاهی که در اوایل قرن هفتم م. پس از درگیری موفقیت‌آمیز و پیروزی بر سپاهیان نیرومند بیزانس، سودای تسلط بر تمام خاورمیانه و خاور نزدیک را داشته به‌نگاه در اواسط قرن هفتم م. مغلوب عرب‌های مسلمانی می‌شود که پیشتر یکی از اتباع شاهنشاهی به حساب می‌آمدند. پورشریعتی به درستی طرح مسئله می‌کند، اما به عواقب و تأثیرات مخرب این جنگ نمی‌پردازد. بسیاری از محققان، تأثیرات جنگ با بیزانس و هزینه‌های انجام‌شده در این نزاع طولانی از سوی ساسانیان را به دقت بررسی کرده و یکی از پیامدهای این جنگ را ازهم‌پاشیدن شیرازه کشور در دوره‌های بعد می‌دانند. و آخرین مبحثی که پرداختن به آن می‌تواند به فهم ما از شرایط سده‌های پایانی دوره ساسانی کمک کند، وضعیت میان‌رودان در این دوره است. آن‌گونه که منابع مکتوب گزارش می‌کنند در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم م. بحران‌های طبیعی و تخریب زیرساخت‌های آبیاری ساسانیان در این بخش اتفاق می‌افتد و این مسئله ضربه مهلکی به اقتصاد ساسانی وارد می‌سازد و متعاقب آن نارضایتی‌ها و اعتراض‌هایی به دنبال دارد که در تضعیف و سرنگونی حکومت ساسانی بی‌تأثیر نیستند.

#### ۱.۴ پذیرش روایت‌ها به صورت غیرانتقادی

پیشتر ذکر کردیم که پورشریعتی برخی روایت‌ها را به صورت غیرانتقادی پذیرفته است. یکی از این موارد، خاستگاه و تبار خاندان‌های پارتی است که پورشریعتی برای فهم و شناخت آنها از موسی خورنی، مورخ ارمنی، روایت می‌آورد و آن را بدون هیچ‌گونه تحلیل و تفسیری می‌پذیرد. نامبرده یک سوال بنیادین با این عنوان "اما این خاندان‌های ملوک-الطوائف پارتی کدامند که در طول تاریخ اشکانیان از چنین قدرتی برخوردار بوده‌اند؟" مطرح می‌کند و در پی یافتن پاسخش، به موسی خورنی رجوع می‌کند. بنابر روایت داستان-گونه موسی خورنی فرهاد چهارم اشکانی سه پسر و یک دختر به نام‌های آرتاشیس، کارن، سورن و گشم داشت. پسر اول، فرهاد چهارم، جانشین پدر می‌شود و دو پسر دیگر بنیان-گذاران خاندان‌هایی به نام خود می‌شوند که همان [خاندان] کارن و سورن می‌باشند. در ادامه، پورشریعتی می‌گوید: "البته این روایت بی‌گمان اساطیری است؛ و در پایان "متأسفانه برای بازسازی جزئیات تاریخ این خاندان‌ها در دوره اشکانی، چیزی بیش از همین‌گونه مضامین اساطیری در دست نداریم" (پورشریعتی، ۱۳۹۷: ۲۹-۲۸). نکته‌ای که در این جا قابل تأمل است این است که نویسنده بدون تعمق و بررسی منابع متعدد در این باره به این روایت بسنده کرده و با پذیرش چنین گزارشی به تقویت نظرات و دیدگاه‌های خویش که یک موضوع و مسئله بنیادین را پیش کشیده‌اند، می‌پردازد. شایان ذکر است که نویسنده در صفحات آغازین کتابش می‌آورد "اصطلاح پارتی اشاره‌ای به خاندان‌های صاحب‌نفوذ و قدرتمند پارتی است و نباید آن را با خاندان اشکانی یکی دانست. اشکانیان یک شاخه ویژه خاندانی از پارتها بودند" (همان: ۳-۲). مهمتر آنکه، اگر ما روایت موسی خورنی از تبار و خاستگاه خاندان‌ها را بپذیریم، باید بگوییم که خاندان‌های ذکر شده از نسل فرهاد چهارم هستند و بنابراین، آنها از خاندان اشکانی می‌باشند نه دیگر خاندان‌های پارتی!

در ادامه به مبحث چشم‌انداز اقتصادی دولت ساسانی از منظر فرانتس آلتهایم می‌پردازد و چنین بیان می‌کند که نتیجه‌گیری‌های آلتهایم را شواهد تأیید نمی‌کنند. متن به صورت مستقیم همراه با تحلیل نویسنده کتاب زوال و فروپاشی ساسانیان آورده می‌شود تا خواننده بهتر به تناقضات موجود در کتاب پی ببرد.

چشم‌انداز اقتصاد ساسانی شامل دو بخش است: از یک سو، نواحی تحت کنترل مستقیم شاه، و از سوی دیگر، زمین‌های تحت مالکیت اشراف که دولت مرکزی بر آن تنها کنترلی غیرمستقیم داشت. نهاد سلطنت در پی افزایش تعداد شهرهای شاهی و



مناطق متناظر با آنها بوده. نتیجه این فرآیند، تبدیل نواحی زیر کنترل غیرمستقیم به نواحی تحت کنترل مستقیم، و نیز نواحی مشمول پرداخت جزئی مالیات، به نواحی مشمول پرداخت کامل بود. پس روند پی‌افکندن شهرهای شاهی گواهی بوده است بر نزاع میان قدرت نهاد سلطنت و قدرت اشرافیت (همان: ۴۲).

در ادامه پورشریعتی با پذیرش برخی از گفته‌های آلتهایم، به این مقوله می‌پردازد که ساسانیان در نواحی شرقی، شمال شرقی، شمالی و حتی شمال غربی که در دست خاندان‌های پارتی بوده شهرهای کمی ساخته‌اند و این حکایت از قدرت خاندان‌ها و ابتکار عمل پایین ساسانیان در این مناطق دارد. تناقض مشهود در اینجا این است که شواهد مادی نتایج آلتهایم را تأیید نمی‌کند، اما پورشریعتی در راستای تأیید نظرات خویش از آنها سود می‌برد. وی مشخص نمی‌کند که شواهد در کجاها نتیجه‌گیری آلتهایم را تأیید نمی‌کنند! در جای دیگر، پورشریعتی به تعداد شهرهای ساخته‌شده در مناطق پارتی می‌پردازد و از ۲۳ شهری که در این مناطق ذکر شده، پنج‌تای آنها را مربوط به این دوره می‌داند.<sup>۱۰</sup> در ادامه، از ۲۴ شهری که در کوست خوریران [غرب] بنا شده، ۱۶ تای آنها را مربوط به ساسانیان می‌داند. باید گفت با توجه به اینکه مناطق شمالی در دست خاندان‌های پارتی بوده است، بناکردن ۵ شهر در این دوره کم به نظر نمی‌رسد. همچنین، ساخت دیوار دفاعی در این مناطق را باید یک پروژه بزرگ دانست که بسیاری از شاهان ساسانی در این پروژه دست داشتند و هزینه بالایی را صرف ساخت این دیوارها می‌کردند. از همه مهمتر، باید به ناامن بودن جاده موسوم به ابریشم در قرون ششم و هفتم م. اشاره کرد که بخش مهمی از این جاده از مناطقی گذر می‌کرد که خاندان‌های پارتی در آنجا حضور داشتند؛ درخصوص ناامنی ذکر شده، می‌توان به جنگ‌های سال‌های ۵۰۲ تا ۵۰۶، ۵۲۷ تا ۵۶۱ و ۶۰۲ تا ۶۲۹ م اشاره کرد که تجارت در این مسیرها را دشوار ساخته و متعاقباً راه را برای تجارت دریایی تسهیل نمود (Daryae 2003: 4-8; Jones 1970: 9).

یکی دیگر از منابعی که پورشریعتی در راستای تقویت نظراتش به آن ارجاع می‌دهد، لوکونین است. "به نظر می‌رسد مرکزگرایی سیاسی در اواخر دوره ساسانی در ایران تأمین شده و آن نیز پس از تکمیل اصلاحات خسروانوشیروان بوده است." در بخشی دیگر "فهرست نام اشراف در کتیبه‌های نخستین شاهان ساسانی در کعبه زرتشت، به قدر کافی روشن می‌کند که قدرت گرفتن اردشیر اول در نتیجه مشارکت شاهان اندیگان، کرمان، آپرناک، سکستان و مرو و نیز خاندان‌های ملوک‌الطوائف پارتی رز، سورن، کارن و همچنین

شاهان محلی میان‌رودان مهیا شده است." مجدداً در بخشی دیگر "تقریباً قطعی به نظر می‌رسد که خاندان‌های سورن، کارن، وراز و شاهان اندیگان در دربار اردشیر اول از موقعیت‌هایی بالاتر از نجبای خود سرزمین پارس برخوردار بودند" (پورشریعتی، ۱۳۹۷: ۵۰). شایان ذکر است که از محتوای کتیبه کعبه زرتشت چنین استنباطی نمی‌شود و مشخص نیست بر چه مبنایی چنین تفسیری از متن کتیبه شده است! کتیبه صرفاً به افراد مهم و سرشناسی که در دوران اردشیر بابکان و شاپور بزرگ می‌زیستند و حامی سلطنت بوده‌اند، اشاره می‌کند. در میان این افراد، نام برخی از افراد خاندان‌های پارتی نیز دیده می‌شود که دارای مقام و منزلت بالایی هستند، اما ذکر این نام‌ها دلیل بر اتحادیه‌بودن ساسانیان و خاندان‌های پارتی نیست. در ادامه، لوکونین به نگاره شاپور اول در نقش رجب اشاره می‌کند و می‌آورد که "پس از شاه و شاهزادگان و ملکه و نیز فرماندهان نگهبانان شاهی، نگاره نمایندگان خاندان‌های وراز، سورن و کارن آمده است" (همان: ۵۱-۵۰). به صرف حضور این خاندان‌ها در نگاره‌ها و متن کتیبه‌ها نمی‌توان چنین برداشت کرد که این خاندان‌ها شریک قدرت بودند و با ساسانیان اتحادیه‌ای را تشکیل می‌دادند.

پورشریعتی در بخشی تحت عنوان "علائق تجاری عرب‌ها" به موضوع بسیار مهم و چالش‌برانگیزی می‌پردازد. وی در اینجا براساس روایت طبری به گفتگوی میان رستم فرخزاد و زهره بن حویه، از سرداران سعد بن ابی‌وقاص، می‌پردازد. رستم در پایان از زهره می‌پرسد که "اگر من و قوم من دین شما را پذیرفتیم، چه خواهید کرد؟ باز خواهید گشت؟ زهره در پاسخ می‌گوید "بله بخدا سوگند چنین خواهیم کرد و هرگز به دیار شما نزدیک نخواهیم شد، مگر برای تجارت و حاجت". در ادامه پورشریعتی چنین تفسیر می‌کند: "پس قصد عرب‌ها نه فتح کشور برای به‌دست گرفتن قدرت، بلکه به‌دست گرفتن راه‌های تجاری بود" (همان: ۲۵۹). وی در ادامه چنین می‌آورد: "آنگونه که در شاهنامه آمده، هدف عرب‌ها از حمله به ایران، دسترسی مستقیم به مسیرهای تجاری بوده است. رستم فرخزاد می‌گوید عرب‌ها او را مطمئن کرده‌اند که هدف آنان از حمله، نه نابودی نظام سلطنت حاکم و به‌دست گرفتن قدرت، که علائق تجاری است. آنها وعده داده‌اند که ایرانیان را بر سرزمین‌های خود از قادسیه تا رودبار مسلط باقی خواهند گذارد". در ادامه تفسیرهای بعضاً عجیب و دشوارفهم، پورشریعتی چنین بیان می‌کند که "از بستر موضوع و نیز از منطق طبیعی آشکار می‌شود که این رودبار بی‌گمان اطلاق ایرانیان بر رود جیحون بوده است. به سخنی دیگر، عرب‌ها برآن بوده‌اند تا آن سوی جیحون پیش رفته و بر شهرهای تجاری

منطقه دست یابند؛ تنها هدف عرب‌ها بازرگانی و نه چیزی دیگر بوده است. آنان حتی توافق کرده بودند تعرفه و مالیات سنگین پرداخت کرده و همزمان شاه ساسانی را به رسمیت بشناسند؛ و حتی برای تضمین اجرای مفاد توافق، افرادی را نیز گروگان بدهند (همان: ۲۶۲).<sup>۱۱</sup> با توجه به مطالب ذکر شده، پورشریعتی مدعی است که هدف فاتحان عرب، نه تصرف عملی و برپایی مهاجرنشین‌هایی در سرزمین‌های ایرانی، که میانبر زدن آنها برای تأمین دسترسی به مسیرهای تجارت در ماوراءالنهر بوده است. خاندان پارتی نیز با پی بردن به این مسئله با سپاهیان عرب به مصالحه‌ای موقت رسیدند. با اتکا به تاریخ طبری و برخی اشعار فردوسی چنین نظریه‌ای صادر کردن بسیار تأمل‌برانگیز است! از گزارش طبری نمی‌توان چنین استنباطی کرد و چنین نظریه‌ای چندان محکمه‌پسند نیست. به صرف روایت طبری و یا برخی اشعار فردوسی نمی‌توان چنین نظریه‌ای صادر کرد و آن را قدر مسلم دانست و با چنین رویکردی موضوع سقوط را روایت کرد.

#### ۲.۴ شواهد باستان‌شناسی

هنگامی که نویسنده به کتیبه‌های قرن سوم می‌پردازد انتظار می‌رود به کتیبه‌های مهم این دوره مانند کتیبه کعبه زرتشت و غیره بپردازد و از لابه‌لای متن این کتیبه‌ها نمونه‌هایی از اسامی این خاندان‌ها را بیرون کشیده و به تبیین و تفسیر آنها بپردازد. اما نویسنده تنها به کتیبه دو زبانه شاپور اول در حاجی‌آباد می‌پردازد و به صورت کلی به طبقات ذکر شده در آن می‌پردازد! بدلیل عدم توجه کافی و دقیق به کتیبه کعبه زرتشت، نویسنده در جایی که می‌خواهد به نقش خاندان‌ها در حکومت ساسانی بپردازد، با یزدگرد اول آغاز و اینگونه بیان می‌کند:

مسئله پیش روی ما این است که بنابر سرشت منابع در دسترس تا زمان فرمانروایی یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۰)، خود خاندان‌های اشرافی دخیل در قدرت اکثراً ناشناخته‌اند. جدای از چهره‌های مورد اشاره در خداینامه که بعدها در شاهنامه و تواریخ عربی سر برآورده‌اند، در این مقطع چاره‌ای جز ارجاع به شخصیت‌هایی ناشناس نداریم که به‌طور عام آنها را با اصطلاحاتی چون واسپوهران، بزرگان و غیره خواهیم شناخت (پورشریعتی، ۱۳۹۷: ۶۲-۶۳).

کتیبه کعبه زرتشت یکی از شواهد مهم باستان‌شناسی است که راجع به حضور این خاندان‌ها سرخ‌های مهمی به ما می‌دهد که از طریق آن می‌توانیم به حضور برخی از آنها

پی ببریم. در بخشی از کتیبه کعبه زرتشت به برخی از افراد تحت لوای اردشیر بابکان و جایگاه این افراد پرداخته شده که ما در اینجا با برخی اسامی پارتی مواجه می‌شویم از جمله پاک هزار پت دیکین وراز (Dikhin Vārāz)، ساسان سورن (Sūrēn)، پیروز قارن (Pērōr the Kāren) و قارن آپرسام (Apūrsām) (سامی، ۱۳۹۳: ۵۲). در ادامه به افرادی اشاره می‌شود که در زمان سلطنت شاپور بزرگ زندگی می‌کردند و در این بین با سه فرد از خاندان‌های پارتی مواجه می‌شویم که اردشیر وراز، اردشیر سورن نارسخی و اردشیر قارن نام دارند (همان: ۵۳). بی‌توجهی نویسنده به این منبع دسته اول باعث می‌شود تا وی در دام تفسیر بعضاً اشتباه و نادرست لوکونین گیر بیفتد و بدون هیچ‌گونه توجیهی تفسیر وی را پذیرا باشد و با مدد جستن از چنین تفسیری به تقویت نظریه خود در باب فدراتیو بودن شاهنشاهی ساسانی پردازد.

در اوایل دوره ساسانی، با توجه به کتیبه کعبه زرتشت، یک شاهنشاهی نیمه‌متمرکز وجود داشت که شاهان مستقل، سلسله‌های محلی و حتی اشکانیان در میان پیروان تحت سلطه شاه‌شاهان بودند. اینکه پورشریعتی به ما یادآوری می‌کند که در دوران پیشامدرن مفهوم نظام متمرکز و همه‌جانبه محلی از اعراب نداشته است می‌تواند تا حدودی درست باشد. اما ساسانیان، درست به‌مانند رومیان، نهایت سعی و کوشش خود را به کار بستند تا نظامی سازمان‌یافته از حکومت و قدرت از رأس تا پایین حکمفرما باشد (Daryaei 2010: 242).<sup>۱۲</sup> این مرکزگرایی در دوره ساسانی مشهود است و از طرق مختلف می‌توان آن را رصد کرد؛ از شیوه‌های ضرب سکه از اواخر قرن پنجم گرفته تا مهرهای اداری و حتی خلق یک روایت تاریخی یکپارچه منفرد از ایرانشهر، یعنی خدای نامگ. ما نباید فراموش کنیم که درحالی‌که اشکانیان قصد داشتند نیاکانشان و نقش قومی‌شان را بر روی مهرهای فرماندهانشان به رخ بکشند، ساسانیان نگران ایده [آرمان] پارس [فارس] یا هرگونه انتساب نژادی خاص نبودند بلکه ترجیحاً نگران ایرانشهر یا به سخنی دیگر، "قلمرو ایرانیان" بودند. آنها مردمی را به‌عنوان ایرانی برگزیدند و غیرایرانی‌ها را تنها با واژه انیران (غیرایرانی‌ها) از آنها جدا ساختند. بنابراین، ساسانیان نگاهی جامع به شاهنشاهی‌شان و مردمان درون آن داشتند. هر قانونی که از طرف شاه صادر می‌شد شامل حال همه می‌شد و در این توفیری وجود نداشت که خواه آنها اشکانی، سیستانی، کرمانی یا پارسی باشند (Ibid: 243). به جز چند مهر از فرماندهان دوره ساسانی مربوط به قرون ششم و هفتم م.، هیچ‌گونه شواهدی برای پیشنهادی غیر از این وجود ندارد. به همین ترتیب، به جز شورش بهرام چوبین و چند

مورد دیگر در اواخر دوره ساسانی، هیچ‌گونه صحبتی درخصوص منطقه‌گرایی یا جداسازی قومی وجود نداشت. آنچه که در دوره ساسانی حائز اهمیت بود ایده ایرانشهر بود، درست همان‌گونه که ایده روم در پیرامون مدیترانه وجود داشت (Ibid).

دیگر شاهد باستان‌شناسی که پورشریعتی براساس آن به تقویت نظرات خویش می‌پردازد، مهرها می‌باشند. پیداشدن تعدادی مهر مربوط به خاندان پارتی باعث شد تا پورشریعتی مجدداً بر اتحادیه‌ای بودن حکومت ساسانی اصرار ورزد. پیشتر اشاره کردیم که در زمان خسروانوشیروان که اوج اصلاحات و قدرت ساسانیان قلمداد می‌شود، شاهد حضور همه‌جانبه خاندان‌ها در قدرت هستیم و برای هر کوست یکی از افراد برجسته خاندان‌های مذکور تعیین می‌شده است. سیاست "تفرقه بنداز و حکومت کن"<sup>۱۳</sup> را می‌توان یکی از ابزارهای شاهنشاهی ساسانی در مواجهه با خاندان‌های پارتی دانست. در صفحات پیشین اشاره رفت که در دوره قباد شاهد درگیری بین خاندان‌های کارن و مهران هستیم و پایان این نزاع به مرگ سوخرای کارنی ختم شد. خاندان کارن در دوره قباد از قدرت بسیاری برخوردار بودند و خاندان مهران به نوعی در حاشیه بودند؛ هنگامی که قباد متوجه قدرت روزافزون سوخرا می‌شود با کمک گرفتن از خاندان مهران، در رأس آنها شاپور رازی، به سرکوب سوخرا کارنی می‌پردازد و دست آنها را از قدرت کوتاه می‌کند. به نظر می‌رسد که در دوره انوشیروان این سیاست به‌گونه‌ای دیگر ادامه یافت. در زمان خسروانوشیروان، شخصی از خاندان کارن که خاستگاه‌شان نیاوند بوده به‌عنوان سپاهبد کل شرق، جایی که زادگاه خاندان مهران و حوزه نفوذ آنها بوده است، منصوب می‌شود. پورشریعتی در جای دیگری به این مسئله می‌پردازد که اگر خاندان مهران در جریان اصلاحات انوشیروان قتل‌عام شدند، پس چگونه است که در زمان هرمزد چهارم سر برآوردند؟ باید متذکر شویم که مخالفت یک شاه با خاندانی و قتل‌عام آنها دلیل بر این نیست که آنها باید دیگر محو می‌شدند و هیچ‌وقت به چرخه قدرت باز نمی‌گشتند. برای مثال، وقتی در زمان اردشیر، کارنی‌ها به مخالفت برخاستند بسیاری از آنها قتل‌عام شدند، اما آنها برای همیشه نابود نشدند و می‌بینیم که در زمان قباد و خسروانوشیروان به جایگاه‌های مهمی دست یافتند. می‌توان چنین استنباط کرد که خاندان‌های مذکور با توجه به نفوذ و رابطه‌ای که با شاه وقت داشتند از ضعف و قدرت برخوردار بودند. با توجه به این، شاهد یک فراز و نشیب طولانی در رابطه شاهان ساسانی با خاندان‌های پارتی هستیم. در دوره‌ای خاندان سورن، زمانی دیگر کارنی‌ها، در دوره‌ای دیگر مهرانی‌ها و در برهه‌ای اسپهبدان از

قدرت و نفوذ بالایی برخوردار بودند، اما این موضوع را نباید با شریکِ قدرت بودن یکی پنداشت! قتل عام کردن بزرگان خاندان اسپهبدان در دوره هرمزد و خسرو پرویز حکایت از قدرتمند بودن این شاهان در برابر این خاندان دارد.

### ۳.۴ جنگ‌های ایران و روم

یکی از مواردی که پورشریعی چندان اعتنایی بدان نمی‌کند تأثیر جنگ‌های قرن هفتم م. ساسانیان با رومیان است. جنگی که هاوارد جانستون آن را "آخرین جنگ بزرگ باستان" می‌داند (Howard-Johnston 1999: xxii). برخی از پژوهشگران حوزه تاریخ ساسانی شکست ساسانیان از رومیان را یکی از عوامل سقوط شاهنشاهی ساسانی می‌دانند (فرای، ۱۳۸۷؛ قدرت‌دیزجی، ۱۳۹۵: ۱۰۰). بر اثر این جنگ‌ها ساسانیان توان دفاعی و نظامی خود را از دست دادند و بحران‌های سیاسی-اقتصادی گریبان‌گیر آنها شد. مطالعات سکه‌شناسی نشان می‌دهد که پس از شکست ساسانیان از بیزانس، تنها در تعدادی از ایالت‌های ایران به نام شاه ساسانی سکه ضرب می‌شد. این مسئله حکایت از این دارد که ایالت‌های دیگر از کنترل ساسانیان خارج شدند. علاوه بر این، منابع ادبی نشان می‌دهند که مناطق ساسانی عرب‌نشین در پی شکست ساسانیان از بیزانس، از سلطه آنان خارج شدند. پژوهشگران دوره ساسانی این شکست را یکی از عوامل اصلی سقوط ساسانیان به دست عرب‌ها می‌دانند (همانجا؛ Dignas and Winter 2007: 45). مهرداد قدرت‌دیزجی معتقد است که شکست ساسانیان از بیزانس باعث ایجاد بحران سیاسی-اجتماعی در ایران شد، این مهم در نظام سیاسی ساسانیان موجب تنش و در سقوط ساسانیان نیز بسیار تأثیرگذار بود (قدرت‌دیزجی، ۱۳۹۵: ۱۰۰). به دنبال این شکست‌ها، علاوه بر تضعیف بنیه نظامی شاهنشاهی ساسانی، بی‌ثباتی و بحران اقتصادی فراگیری در جامعه آن روز حکمفرما شد که تا حمله عرب‌ها ادامه یافت (تقی‌زاده، ۱۳۴۹: ۱۸۳-۱۸۰؛ قدرت‌دیزجی، ۱۳۹۵: ۱۰۱). اما در اثر پروانه پورشریعی نقش و تأثیر این جنگ‌ها در فروپاشی شاهنشاهی ساسانی نادیده انگاشته می‌شود. پورشریعی تمرکز خویش را بر روی شرح روابط ساسانیان و خاندان پارتی نهاده و ضعف و سقوط ساسانیان را نتیجه رقابت و اختلاف این دو گروه می‌داند (همان: ۱۰۸). شایان ذکر است که کتاب زوال و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی توسط پژوهشگرانی از جمله تورج دریایی (۲۰۱۰) و خداداد رضاخانی (۲۰۱۱) و برخی از دیدگاه‌های وی توسط ریکا گیزلن (۲۰۰۹) مورد نقد قرار گرفته است.

#### ۴.۴ بحران‌های طبیعی میان‌رودان

از جمله مواردی که کمتر بدان توجه شده است، آسیب دیدن پشتوانه اقتصادی ساسانیان، یعنی نظام آبیاری و کشاورزی میان‌رودان بوده است. این مورد در کار پروانه پورشریعی نیز دیده نمی‌شود، درحالی‌که در مسئله سقوط ساسانیان بسیار تأثیرگذار بوده است. اندک اشاراتی که به این مسئله شده است را می‌توان در آثار کلمان هوار (۱۳۶۳) و آرتور کریستن سن (۱۳۸۵) رصد کرد. نوشتار حاضر، برخلاف پورشریعی که اصلی‌ترین عامل سقوط ساسانیان به دست عرب‌ها را عدم حمایت خاندان‌های پارتی از ساسانیان می‌داند، مسئله آسیب دیدن پشتوانه اقتصادی ساسانیان در اواخر این دوره در میان‌رودان را تنها یکی از زمینه‌های مهم و اصلی سقوط ساسانیان می‌داند که در اثر پورشریعی محلی از اعراب ندارد. اهمیت میان‌رودان برای ساسانیان از میزان مالیاتی که منابع مکتوب گزارش می‌کنند، استنباط می‌شود (بنگرید به: آلتهایم ۱۳۶۹). چیزی قریب به سه‌چهارم مالیات این دوره از این سرزمین تأمین می‌شده است. بنابراین، بحران‌های طبیعی در کاهش مالیات بسیار تأثیرگذار بوده است. متعاقب آن، حکومت ساسانی افزون بر از دست دادن درآمد ارضی میان‌رودان، برای دریافت مالیات نیز با مشکلات عدیده‌ای مواجه شد. طبری آسیب دیدن نظام آبیاری سواد [عراق] را عامل اصلی سقوط ساسانیان قلمداد کرده است (طبری، ۱۳۶۲: ۱۰۱۰).

نظارت ممتد و پیوسته ساسانیان بر نظام آبیاری و کشاورزی در عراق، پایدار ماندن چنین نظامی را به دنبال داشت. درآمد حاصل از کشاورزی این بخش، پشتوانه نیرومندی برای ارتش و حکومت ساسانی بوده است. شایان ذکر است که تیسفون دو بار توسط رومیان فتح شد و یک بار تا آستانه سقوط پیش رفت، اما سردمداران ساسانی هرگز به خود اجازه ندادند که پایتخت خویش را تغییر دهند (فرای، ۱۳۸۷: ۲۱۲؛ زرین‌کوب، ۱۳۹۱: ۴۰۳؛ کریستن سن، ۱۳۸۵: ۵۱۵)؛ می‌توان چنین پنداشت که اهمیت و درآمد این سرزمین به حدی بوده است که ساسانیان، با وجود چنین تهدیدات سهمگینی، حاضر به تغییر پایتخت نبوده‌اند. روی هم رفته، نظام آبیاری مستلزم نظارت دقیق حکومت بوده است و مادامی که حکومت توان چنین نظارتی را نداشت، این نظام و متعاقب آن کشتزارهای آنجا رو به ویرانی می‌رفتند. این مورد در اواخر دوره ساسانی به وقوع پیوسته است و نقشی بسیار مهمی در سقوط این حکومت داشته است.

پورشریعتی به درستی به بحران‌های سیاسی سده پایانی دوره ساسانی پرداخته است، اما به فجایع طبیعی در میان‌رودان دوره ساسانی چندان اعتنایی نکرده است. درست در زمانی که شاهد حضور نیروهای مخالف در برابر خسرو پرویز هستیم، در سال‌های ۶۲۸-۶۲۷ م، در رودخانه‌های دجله و فرات طغیانی عظیم روی داد و سدهای متعددی شکسته شد. همچنین، شیوع طاعون در همین سال‌ها منجر به مرگ یک‌سوم تا نیمی از جمعیت شد (کولسینکف، ۱۳۵۷: ۲۱۴؛ تقی‌زاده، ۱۳۴۹: ۱۵-۱۴؛ Christensen 2016).<sup>۱۴</sup> خسرو برای ترمیم این سدها پول زیادی هزینه کرد، اما نتیجه‌ای حاصل نشد و زیان‌های ناشی از سیل رو به فزونی نهاد (طبری، ۱۳۶۲: ۱۰۱۲؛ کولسینکف، ۱۳۵۷: ۲۱۴). در این اثنا، بزرگ‌ترین فاجعه شکسته شدن سد دجله العوراء بود. چنانکه طبری و ابن اثیر گزارش می‌کنند، با شکستن این سد، بخشی از تاق کسری در تیسفون تخریب شد (طبری، ۱۳۶۲: ۱۰۱۰؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۱۴). طغیان در دجله انحراف در بستر رود را به دنبال داشت. انحراف در بستر رودخانه باعث شد تا نیمه جنوبی عراق برای همیشه مردابی شده و مزارع بسیاری، حتی قبل از اتمام نزار خسرو پرویز با رومیان، ویران شوند. حملات عرب‌ها فرصت ترمیم و بازسازی این سدها را از بین برد و در نتیجه زمین‌های بیشتری به مرداب تبدیل شدند (طبری، ۱۳۶۲: ۱۰۱۲؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۸۴).

تلاش‌ها و هزینه‌های گزاف خسرو پرویز حاصلی نداشت و آمده است که "تأثیر بدی بر ایرانیان نهاد" (طبری، ۱۳۶۲: ۱۰۱۳). بر طبق روایت طبری و ابن اثیر، اخترشناسان و پیشگویان خسرو پرویز شکستن سدها را نشانه سقوط ساسانیان دانستند (همانجا؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۸۴). این بحران در کاهش قدرت و توان حکومت ساسانی که اداره‌کننده نظام آبیاری عراق بود بسیار تأثیرگذار بود (کریستن‌سن، ۱۳۸۵: ۵۲۳؛ فرای، ۱۳۸۷: ۲۶۹). از اینها گذشته، بنا به شهادت منابع مکتوب، مردم عراق دیگر برای حفظ کشتزارهای سلطنتی به سود ساسانیان انگیزه‌ای نداشتند (یعقوبی، ۱۳۴۲: ۱۴۳). شایان ذکر است که بیشتر جمعیت عراق را مردمان مسیحی، یهودی و مانویان تشکیل می‌دادند که برای مدت مدیدی از جور، ستم و آزار مذهبی-سیاسی ساسانیان رنج می‌بردند (مسعودی، ۱۳۶۰: ۹۱؛ کریستن‌سن، ۱۳۸۵: ۲۹۰-۲۹۱؛ فرای، ۱۳۸۷: ۲۵۷-۲۵۰). همچنین، تعداد کثیری از نیروهای ارتش ساسانی در عراق، عرب بودند (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۹۰-۲۸۵). در نبرد ذیقار که علائم ضعف ساسانیان آشکار شد واحدهای عرب ارتش ساسانی از شرکت در نبرد علیه عرب‌ها خودداری کردند (کولسینکف، ۱۳۵۷: ۱۹۱). عرب‌های این منطقه پس از تسخیر تیسفون به



مسلمانان ملحق شدند (مسعودی، ۱۳۶۰: ۳۲۳؛ یعقوبی، ۱۳۴۲: ۱۴۳-۱۴۲). آنگونه که مسعودی گزارش می‌کند مردمان عرب عراق برای حمایت از ساسانیان چندان انگیزه‌ای نداشتند و از همین روی در برابر مسلمانان مقاومت چندانی نکردند (مسعودی، ۱۳۶۰: ۳۲۳).

## ۵. نتیجه‌گیری

پورشریعتی با بررسی مجدد طیف گسترده‌ای از منابع نوشتاری و مواد فرهنگی و با مقابله دقیق داده‌های گوناگون درباره چرایی سقوط شاهنشاهی ساسانی و چگونگی فتح ایران به‌دست عرب‌ها به نظریه‌ای تازه دست یافته است. وی معتقد است که برای فهم علل پیروزی عرب‌ها در ایران در اوایل قرن هفتم م. و پیش از آن، شکست ساسانیان از بیزانس، نیازمند بازاندیشی در وضعیت تاریخ متأخر ساسانیان هستیم. فی‌الواقع، به باور او تصور غالب و مسلطی که ما از شاهنشاهی ساسانیان داریم، مخدوش و نادرست است! وی معتقد است که این تصویر را عمدتاً مورخان غربی و در رأس آنها آرتور کریستن سن (۱۹۴۵-۱۸۷۵ م.) پدید آورده‌اند. در این تصور، شاهنشاهی ساسانی (۶۵۱-۲۲۴ م.)، پس از شکست اشکانیان (۲۴۷ ق.م. - ۲۲۴ م.) نظام حکومتی مقتدر و مرکز‌گرا بنا کردند. اثر متفاوت پروانه پورشریعتی، گام مهمی در راستای شکستن سلطه گفتمان‌های رایج پیشین درباره تاریخ کهن ایران است. این کتاب همچنین به فراسوی مطالعات شرق‌شناسانه‌ای گام می‌گذارد که به منابع اصلی چندان وقعی نمی‌گذاشتند و روایت‌های یونانیان و عرب‌ها را با دیدی غیرانتقادی، بازگو می‌کردند. تلاش وی برای برقراری ارتباط میان رخدادهای تاریخی که قبلاً به درستی درک نشده و مورد بحث قرار نگرفته‌اند، قابل تحسین است. از دیگر نقاط قوت این اثر آن است که نویسنده در پژوهشی روش‌مند اساس کار خود را بر هم‌نشینی و مقابله متونی قرار داده است که در گستره زمانی موردنظر در سرزمین‌های گوناگون و به زبان‌های متفاوت نوشته شده‌اند. نظریه پورشریعتی درباره ساخت دولت ساسانی و ماهیت اتحادیه‌ای آن ممکن است موردپسند راقم این سطور نباشد، اما تلاش پورشریعتی در این راه ستودنی است. با این حال، این اثر به‌مانند هر اثر دیگری دارای کاستی‌هایی است که نگارنده در صفحات گذشته به برخی از آنها اشاره داشته است. شاید دیگر زمان آن به سر آمده باشد که بخواهیم برای مسئله سترگی مثل سقوط ساسانیان به تک عامل پردازیم و یک عامل را مهم‌ترین علت سقوط یک شاهنشاهی بزرگ بدانیم؛ همچنانکه طبری در قرن

سوم هق عامل اصلی سقوط ساسانیان را آسیب‌دیدن نظام آبیاری سواد می‌داند. بهتر آنست برای پرداختن به چنین موضوع مهمی به عوامل گونه‌گونی توجه کرد و هر کدام را در بافت و بستر مناسب خود مورد بحث و بررسی قرار داد. در همین راستا، استفاده از رویکردهای باستان‌شناسانه می‌تواند به فهم ما در چنین موضوعاتی کمک کند و بسیار راهگشا باشد.

### پی‌نوشت‌ها

۱. کتاب ستیز و سازش: زرتشتیان مغلوب و مسلمانان حاکم در جامعه ایران نخستین سده‌های اسلامی (Conflict and Cooperation: Zoroastrian Subalterns and Muslim Elites in Medieval Iranian Society) از معدود آثار روشمند در مطالعات حوزه اسلام و ایران است، اما این اثر دارای کاستی‌هایی است. جمشید گرشاسب چوکسی یک دین‌پژوه است نه مورخ، از این رو، تسلط چندانی بر بایسته‌های یک پژوهش تاریخی ندارد و ضعف‌های روشی به این اثر راه یافته است. رعایت نکردن ترتیب زمانی در گزارش فتح ایران، تحلیل‌های مغایر با داده‌های تاریخی، ضعف روش‌شناسی در تبیین اسلام‌پذیری ایرانیان، و گزارش‌های بدون منبع از جمله کاستی‌های این اثر است. برای مثال، هرگاه ستیز و تقابل بین ایرانیان و عرب‌ها مورد نظر نویسنده بوده، از واژه "زرتشتی" استفاده شده و هر جا بحث درباره سازش و همراهی است، واژه "ایرانی" به کار رفته است (تقوی و همکاران، ۱۳۹۷: ۶۱-۸۰).

۲. پورشریعتی در راستای تقویت و تأیید نظراتش، به شاهنامه بسیار ارجاع می‌دهد. به نظر می‌رسد وی دیدگاه زیو روبین که استفاده از حماسه به‌عنوان منبعی برای [بازسازی] تاریخ ساسانی را توصیه می‌کرد، دنبال می‌کند (Rezakhani 2011: 416). از نقاط ضعف در روش‌شناسی پورشریعتی می‌توان به عدم بهره‌گیری وی از کتاب کارنامه اردشیر بابکان، بنیان‌گذار سلسله ساسانی، اشاره کرد (Ibid).

3. Decline and fall of the Sasanian Empire: the Sasanian-Parthian confederacy and the Arab conquest of Iran

4. Dynastic polities of Tabaristān

5. Sasanian religious landscape

6. Revolts of late antiquity in Khurāsān and Tabaristān

۷. ریکا گیزلن نقدهایی به اثر پورشریعتی در خصوص خاندان‌های پارتی و مهرهای آنها دارد که برای آگاهی بیشتر رجوع شود به (Gyselen 2009: 163-190).

۸. مسئله‌ای که پورشریعتی در اینجا بدان اشاره نمی‌کند قدرت دوره‌ای خاندان‌های مذکور است. بسته به قدرت و نفوذی که خاندان‌ها بر روی شاه وقت داشتند از شأن و منزلت بالایی برخوردار بودند. برای مثال، در قرن چهارم و پنجم م.، در زمان پادشاهی یزدگرد اول، بهرام پنجم (گور) و یزدگرد دوم شاهد قدرت‌گیری خاندان سورن هستیم و مهرنرسه یکی از بانفوذترین افراد این خاندان است. در زمان پادشاهی قباد شاهد قدرت‌گیری خاندان مهران و کارن هستیم و در این زمان نشانی از قدرتمندبودن دیگر خاندان‌ها نداریم. در زمان قباد شاهد درگیری خاندان کارن و مهران هستیم و سرانجام با پیروزی مهرانی‌ها کارزار به پایان می‌رسد. تنها در زمان خسروانوشیروان است که شاهد حضور قدرتمندانه سه خاندان در مناطق مختلف کشور هستیم و در دوره‌های بعد مجدداً شاهد حضور قدرتمندانه یک خاندان تحت لوای شاهنشاه ساسانی هستیم.

#### 9. Inner-Outer Khurasan

۱۰. یک راه برای به دست آوردن تمام نواحی، ایجاد شهرها بود. اگر شهرهای ایجادشده را شاخص بگیریم، در دوره پس از شاپور دوم وضعیت دشواری پیش آمد، به طوری که هیچ‌یک از جانشینان شاپور تا زمان قباد اول، شهر جدیدی بنا نکردند. ریکا گیزلن در این خصوص دلایلی را بیان می‌کند از جمله جمعیت اضافی زمین‌های خالصه و احتیاط دولت در سرمایه‌گذاری و ساخت شهرهایی که سود سیاسی-اقتصادی جدیدی را به دست نمی‌دادند. وی همچنین استدلال می‌کند به دلیل اینکه جانشینان شاپور از عصری بدون مشکلات سیاسی و نظامی اساسی سود می‌بردند تمرکز خود را بر توسعه تجارت زمینی در سطح بین‌المللی، به‌ویژه در طول جاده موسوم به ابریشم، و همچنین تجارت دریایی قرار داده بودند (Gyselen 1997: 104-105).

11. They even agreed to pay heavy tariffs and taxation and to respect the Sasanian king and the “crowns of the warriors”, and even to provide hostages as insurance against their good conduct (Pourshariati 2008: 229).

۱۲. حمید عبداللهیان در بخشی از کتاب مفهوم‌پردازی واقعیت در جامعه‌شناسی تاریخی (نظام ارباب غایب در ایران) به نقد فرضیه دولت خودکامه در ایران می‌پردازد و آن را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. وی تنها دو حکومت در تاریخ ایران را خودکامه می‌داند، یکی ساسانیان و دیگری دوره صفوی، آنهم در زمان شاه عباس بزرگ (بنگرید به: عبداللهیان، ۱۳۹۲).

۱۳. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: (آبراهامیان: ۱۳۸۹).

۱۴. گزارش منابع دوران اسلامی درخصوص اینکه سیل و طاعون تلفات بسیاری بر جنبه‌های مختلف زندگی مردم وارد ساخت پذیرفتنی است (بنگرید به: دیزجی ۱۳۹۵؛ Daryae 2010).

## سپاسگزاری

نگارنده در اینجا مایل است از آقایان آرش ساسانی، ناصر زعفرانچی، مدیر محترم انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، و سرکار خانم لیلا جدیدی، مدیر محترم اجرایی مجله پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، کمال سپاسگزاری را داشته باشد. لازم به ذکر است هرگونه کوتاهی یا اشتباه احتمالی در این نوشتار بر دوش نگارنده خواهد بود.

## کتاب‌نامه

- ابن اثیر جزری (۱۳۷۱) *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*، برگردان عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، تهران: مؤسسه مطبوعات علمی.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹) *تاریخ ایران مدرن*، برگردان محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.
- آلتهایم، فرانتس (۱۳۶۹) *کمک‌های اقتصادی در دوران باستان*، برگردان امیر هوشنگ امینی، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- پورشریعتی، پروانه (۱۳۹۷) *زوال و فروپاشی ساسانیان*، برگردان خشایار بهاری، تهران: فرزانه روز.
- تقوی، محمد، خلیلی‌فر، سمانه و معصومی، محسن (۱۳۹۷) *تقابل و تعامل زرتشتیان و مسلمانان در سده‌های نخستین اسلامی؛ ارزیابی انتقادی کتاب ستیز و سازش اثر جمشید گرشاسب چوکسی، مطالعات تاریخی جنگ، دوره دوم، شماره سوم، صص ۸۰-۶۱.*
- تقی‌زاده، سید حسن (۱۳۴۹) *از پرویز تا چنگیز*، تهران: فروغی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۴) *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران: امیرکبیر.
- (۱۳۹۱) *دو قرن سکوت*، تهران: امیرکبیر.
- سامی، علی (۱۳۹۳) *تمدن ساسانی*، ج اول، تهران: سمت.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۲) *تاریخ طبری*، ج ۲، برگردان ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- عبداللهیان، حمید (۱۳۹۲) *مفهوم‌پردازی واقعیت در جامعه‌شناسی تاریخی (نظام ارباب غایب در ایران)*، برگردان غلامرضا جمشیدی‌ها و علیرضا صادقی، تهران: جامعه‌شناسان.
- قدرت‌دیزجی، مهرداد (۱۳۹۵) *تأثیر جنگ‌های ایران و بیزانس (۶۰۳ تا ۶۲۸ م) در فروپاشی دولت ساسانی، فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی، سال هشتم، شماره چهارم، صص ۹۹-۱۱۰.*
- فرای، ریچارد (۱۳۸۷) *عصر زرین فرهنگ ایران*، برگردان مسعود رجب‌نیا، تهران: سروش.
- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۸۵) *ایران در زمان ساسانیان*، برگردان رشید یاسمی، تهران: نگاه.
- کولسینکف (۱۳۵۷) *ایران در آستانه یورش تازیان*، برگردان محمدرقیق یحیایی، تهران: آگاه.

مسعودی، علی بن حسین (۱۳۶۰) *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۱ و ۲، برگردان ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

هوار، کلیمان (۱۳۶۳) *ایران و تمدن ایرانی*، برگردان حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

یعقوبی، احمد ابن اسحاق (۱۳۴۲) *تاریخ یعقوبی*، ج ۱ و ۲، برگردان محمدابراهیم آیتی، تهران: علمی فرهنگی.

- Choksy, J.K. (1997). *Conflict and Cooperation: Zoroastrian Subalterns and Muslim Elites in Medieval Iranian Society*. Columbia University Press.
- Christensen, P. (2016). *The Decline of Irānshahr: Irrigation and Environments in the History of the Middle East, 500 BC to AD 1500*. Museum Tusulanum Press, Copenhagen.
- Daryaei, T. (2003). The Persian Gulf trade in late antiquity. *Journal of World History*, 1-16.
- Daryaei, T. (2010). The Fall of the Sasanian Empire to the Arab Muslims: From Two Centuries of Silence to Decline and Fall of the Sasanian Empire: the Partho Sasanian Confederacy and the Arab Conquest of Iran. *Journal of Persianate Studies*, 3(2), 239-254.
- Faravashi, B. (1971). Les causes de la chute des Sassanides, in *La Persia nel medioevo*, Rome, pp. 477-84.
- Gyselen, R. (1989). *La géographie administrative de l'Empire sassanide. Les témoignages sigillographiques*.
- Gyselen, R. (1997). Economy: IV. In the Sasanian Period. *Encyclopaedia Iranica*, Costa Mesa, California on behalf of the University Center for Iranian Studies, New York, 104-105.
- Gyselen, R. (2009). Primary Sources and Historiography of the Sasanian Empire, *Studia Iranica*, vol. 38, pp. 163-190.
- Howard-Johnston, J. (1999). *The Armenian history attributed to Sebeos (Vol. 31)*. Liverpool University Press.
- Jones, A. H. M. (1970). Asian trade in antiquity. *Islam and the Trade of Asia*, ed. DS Richards (Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 1970), 9.
- Pourshariati, P. (2008). *Decline and fall of the Sasanian Empire: the Sasanian-Parthian confederacy and the Arab conquest of Iran*. IB Tauris.
- Rezakhani, Kh. (2011). Decline and Fall of the Sasanian Empire: The Sasanian-Parthian Confederacy and the Arab Conquest of Iran, *Iranian Studies*, 44:3, 415-419.